بررسی

دوترجمه، یک کتاب

هفده تناقض، هفده تضاد

کوه اندیشه، اینکه از کتاب همزمان دو یا سه ترجمه به بازار بیاید در ایران چندان عجیب نیست. اما اصرار بر نامبردکردن خواننده از خواندن یک کتاب اندکی عجیب می‌نماید. عارف اقوامی‌مقدم در سال‌های اخیر اصرار عجیبی بر ترجمه کتاب‌های دیوید هاروی نشان داده و همچنان بر اصرار خود پایدار است. در سال جاری نیز او «راهنمای سرمایه» و «هفده تناقض» را به فارسی ترجمه کرده است. ولی در همان صفحه اول کتاب غلط‌هایی به چشم می‌خورد که امید خواننده را از بهبود ترجمه او ناامید و خواندن مابقی کتاب را بر او سخت می‌کند. با هم سرآغاز بحث هاروی را با عنوان «بحران سرمایه‌داری و این‌بار! هر دو ترجمه می‌خوانیم؛ اولی از ترجمه اقوامی‌مقدم و دومی از ترجمه خسرو گلانتری و مجید امینی:

بحران‌ها ذاتی بازتولید سرمایه‌داری‌اند. در جریان همین بحران‌ها و بی‌ثباتی‌های سرمایه‌داری مقابله می‌شود و برای خلق نسخه جدیدی از آن، سرمایه‌داری مثلاً به نئولیبرالیسم و بازسنگ‌دهی می‌شود. همه‌چیز تخریب می‌شود و ضایعات راه را برای تمهید سرمایه‌داری نو باز می‌کنند. چشم‌اندازهایی که روزگاری مولد بودند به زمین‌های بی‌حاصل صنعتی تبدیل می‌شوند. کارخانه‌های قدیمی تخریب می‌شوند یا به فعالیت‌های جدید اختصاص می‌یابند و واحدهای همسایگی طبقه کارگر با نوسازی به اسکان اقشار فرادست اختصاص می‌یابند. کشاورزی صنعتی کلان‌مقیاس یا کارخانه‌های جدید مجلل، در نقاط مختلف، جایگزین مزارع کوچک و املاک کشاورزی می‌شوند. پارک‌های تجاری، پارک‌های تحقیق و توسعه و انبارداری بزرگ مقیاس و مراکز توزیع، اینجا و آنجا در پهنه‌های مسکن حومه‌های براکنده و با بزرگراه‌های شبدری به یکدیگر متصل می‌شوند. بخش‌های مرکزی شهرها که با برج‌های اداری افراشته و بناهای فرهنگی اسطوره‌ای یا یکدیگر رقابت می‌کنند، می‌توانند راسته‌های کلان‌مقیاس باشند که به‌وفور در شهر و حومه تکثیر می‌شوند و حتی برخی به‌سان فرودگاه‌هایی که خلیج عظیم کردنگران و مدیران اجرائی شرکت‌ها بی‌وقفه به جهانی که جهان‌وطن می‌شود در آنجا گام می‌گذارند. دو برابر می‌شدن، میدان‌های گلف و همودی‌های محصور را که اندر آن دالان‌ها متحد بدیدار شدند. اینک می‌توان در تعارض با سکونتگاه‌های سردستی براکنده و خزنده که به طور رسمی زاغه، فاولا یا مناطق فقیرنشین خوانده می‌شوند در چین، شیلی و هند شاهد بود.

[...]

در گیرودار بحران، یافتن راه خروج دشوار است. بحران‌ها رخداد‌های منفردی نیستند. با آنکه بحران‌ها مقدمات و چرخه‌های آشکار دارند، کارشناسان آنها در رابطه با دگرگونی‌های عظیم که بازنمایی می‌کنند، سال‌ها طول می‌کشند. بحران بلندمدتی که با فروپاشی بازار سهام در ۱۹۲۹ آغاز شد سه‌سال‌ونیم به‌درازا کشید. پس از رکود دهه ۱۹۳۰ و جنگ جهانی در دهه ۱۹۴۰ رخ شد. همین‌طور رویدادهایی که با نوسان بازارهای بولی بین‌الملل در اواخر دهه ۱۹۶۰ و دهه‌های ۱۹۶۸ در خیابان‌های سیاسی و از شهرها (از پاریس و شیکاگو تا مکزیکوسیتی و بانکوک) به غلیان آمد تا مبانه دهه ۱۹۸۰، یعنی پس از فروپاشی نظام برتون وودز (تأسیس سال ۱۹۴۴) در اوایل دهه ۱۹۷۰، مبارزات کارگری دهه پرآشوب ۱۹۷۰، اوج‌گیری و تثبیت سیاست‌های نئولیبرال به سرکردگی ریگان، تاچر، طمعوت گهل، پینوشه و سرانجام دنگ‌شیائوپینگ در چین به پایان نرسید.

بحران‌ها برای بازتولید سرمایه‌داری امری ضروری‌اند. در جریان بحران است که نابابداری‌های سرمایه‌داری به چالش کشیده می‌شود. تغییر شکل می‌یابند و با نو طراحی می‌شوند. تا سنجه جدیدی از ماهیت سرمایه‌داری ارائه دهند. بسیاری منتقادی و ویران می‌شوند تا راه را برای نوآورادست بگشایند. چشم‌اندازهایی که زمانی مولد بودند به زمین‌های بی‌حاصل تبدیل شده‌اند. کارخانه‌های کهنه تخریب می‌شوند یا برای کاربردی جدید تغییر می‌یابند. محله‌های کارگری بی‌نشان می‌شوند. از دیگر سو، مزارع کوچک و زمین‌های دهقانی جای خود را به کشاورزی صنعتی در مقیاس وسیع یا کارخانه‌های پُررونق‌وبرق جدید می‌دهند. مناطق تجاری، مراکز تحقیق و توسعه و انبارهای عمده و مراکز توزیع همه‌جا، در میان خانه‌های همشکل بیرانشهری پراکنده‌اند. خانه‌هایی که با بزرگراه‌هایی با تقاطع‌های شبدری با هم مرتبط‌اند. شهرهای مرکزی با هم در رقابت‌اند. با بندی و جدایت برج‌های اداری و اسطوره‌ای‌بودن بناهای فرهنگی‌شان... با مجتمع‌های عظیم و پرشمار خریدشان و چوگنگی گسترش آنها در شهرها و نیز در بیرانشهرها و اینکه جطور برخی از آنها، در اینکه به اجرا چه‌بودنی شده، برای کنار گروه‌های بی‌شمار گردنکش و مدیران عامل شرکت‌ها، حتی فرودگاه خصوصی خود را دارند. زمین‌های گلف و محله‌های محصور ایالات متحد را اکنون می‌توان در چینی پلی و هند یافت. در تضاد با محله‌های اشغالی و ایستگاه‌های اتوبوس در دیوبکری که به‌طوررسمی با عنوان زاغه، فاولا یا باریوس پوبرس مشخص شده‌اند.

[...]

در بحبوحه یک بحران، تشخیص اینکه راه خروج چه می‌تواند باشد دشوار است. بحران‌ها وقایعی منفرد نیستند. هرچند آغازگر مشخص خود را دارند. اما شناخت جابه‌جایی‌های عظیم ساختاری که به نمایش می‌گذارند سال‌ها طول می‌کشد. بحران بسیار کش‌داری که با سقوط بازار سهام در ۱۹۲۹ آغاز شد، تنها در دهه ۱۹۵۰، پس از گذار جهان از رکود دهه ۱۹۳۰ و جنگ جهانی دهه ۱۹۴۰، بود که سرانجام پایان گرفت. به‌همین‌ترتیب، بحرانی که علائم وجودش را تا اواخر دهه ۱۹۶۰ در بازار بین‌المللی ارز در اواخر دهه ۱۹۶۰ و وقایع ۱۹۶۸ در خیابان‌های بسیاری جهان از پاریس و شیکاگو گرفته تا مکزیکوسیتی و بانکوک) نمایان شده بود، تنها در اواسط دهه ۱۹۸۰ بود که خاتمه یافت و آن هم با پشت‌سرگذاردن سقوط نظام پولی بین‌المللی برتون وودز - برقرار شده در ۱۹۴۴ - در اوایل دهه ۱۹۷۰ و پس از یک دهه ناآرامی از مبارزات کارگری در سال‌های ۱۹۷۰ و ظهور و تثبیت سیاست نئولیبرالی در دوران ریگان، تاچر، گول، پینوشه و سرانجام دنگ‌شیائوپینگ در چین.

کنارگذاشتن بازی زیبای خفته

سهند ستاری

پس برای انجام آنچه باید کرد نه‌تنها نیازمند سرسختی و اراده، شکیبایی و زیرکی، که نیازمند مسئولیت‌پذیری شدید سیاسی هستیم. مسئولیت‌پذیری سیاسی‌ای که زاده خشم نظری است.

دیوید هاروی؛ معمای سرمایه

دیوید هاروی در چهار دهه گذشته مجموعه دنباله‌داری از کتاب‌ها و مقالاتی خلاق و انتقادی درباره تغییر مسیر اقتصاد سیاسی جهان دون چارچوب مارکسیستی نوشته است. با شتاب‌گرفتن آهنگ تغییر در همین اقتصاد سیاسی میزان تولیدات او نیز بیش از پیش شده. تا پیش از انتشار آخرین کتابش (راه‌های جهان) در زانویه امسال، مؤکدا در چند مصاحبه «هفده تناقض و پایان سرمایه‌داری» را خطرناک‌ترین کتابش معرفی کرد؛ کتابی که به گفته او برخلاف کارهای قبلی، بیشتر از نیروی انتزاع استفاده می‌کند. شاید شبیه کاری که مارکس در «سرمایه» دنبال کرد. اما اگر مارکس می‌کوشید منطق خود سرمایه را مستقل از تحقق آن در وضعیت‌های تاریخی متفاوت صورت‌بندی کند، هاروی از این کتاب می‌خواهد منطق تناقضات سرمایه را نشان دهد. به همین خاطر این کتاب مشابه با تکرار کارهای قبلی او نیست: فارغ از اینکه اثری بدیع، خلاق و بسیار قابل‌فهم است و روایتی داستان‌گونه و جذاب دارد، روزآمد پروژه او هم هست؛ شاید به‌روزترین تحلیل درباره چگونگی کارکرد موتور اقتصادی سرمایه‌داری. هاروی در خطرناک‌ترین کتابش می‌خواهد بداند «موتور اقتصادی سرمایه‌داری چگونه و به چه ترتیب کار می‌کند و چرا ممکن است با مشکل روبرو شود و از کار باز ماند؛ اگرچه که باید به نظر می‌رسد در آستانه ارکاراغلدادی است. همچنین چرا این موتور اقتصادی باید تعویض شود و با چه».(ص ۲۷)

از همان ابتدا تأکید می‌کند هدفش در اینجا جداکردن و تحلیل تناقض‌های داخلی سرمایه است نه تحلیل جنبش (یعنکاری جهانی). اما تناقض‌ها به سطح و زمان متفاوت... مثلا منطقه محیط‌زیست و چالش حفظ رشد با ترک مرکب در سال ۱۹۴۵ توجه جدانی را بر تخلیه جنبی‌کرد. ارایس‌رو هاوری تاکید دارد این سه تناقض آخری، در همین زمان حال بسیار خطرناک‌اند، هم برای اداره فعالیت موتور اقتصادی تناقض سرمایه‌داری و هم برای بازتولید زندگی انسان‌ها در شرایطی با کمترین مطلوبیت ممکن. (ص ۲۹۳) همین قبل حذاب، تشویق است به این خاطر که سایست بدیبنانه است، بلکه جوهر هاوری به پیروی از مارکس اعمد می‌کند «سرمایه احتمالا می‌تواند تا مدت نامحدودی به عملکرد خود ادامه دهد اما به‌گونه‌ای که موجب ازبین‌بردن دسیلد زمین و ایجاد فقر همگانی و افزایش دسیلد نابرابری در وضعیت اقتصاد تولید و غیرانسانی‌ترکردن روابط حاکم بر جامعه انسانی هست. جامعه‌ای که در پتانسیل انسان‌ها برای شکوفایی فردی به‌شکلی سرکوب‌گرانه انکار می‌شود». (ص ۲۹۴) اما این بایدن‌بیرنی برای متفکری چون هاروی نه‌تنها نامطلوب بلکه غیرقابل‌قبول است. «به‌دنبای آینده‌ای ساخته‌نداده است لابحث‌برانگیز» عنوان فصل آخر این کتاب است؛ نویدی از انسان‌گرایی انقلابی... در این بخش مثل اغلب کارهای هاروی، اشاره جز «فضای امید»(۲۰۰۰)، خبری از یک برنامه یا طرح کار نیست: «تنها امید موجود این است که توده‌های انسانی بیش از آنکه فساد و کندیدگی، بیش از حد بیشرفت قند و آسیب‌های انسانی و زیست‌محیطی تسریع‌بدیز شود خطر را دریابند». (ص ۳۸۹) اما در چهار فصل قبلی باید کتاب «بینش‌های برای عمل سیاسی». هاروی درحالی‌که به نظر می‌رسد ماتریس کار بعدی خود را می‌چیند از عمل سیاسی ضدسرمایه‌داری می‌گوید و ۱۷ پیشنهاد در تناظر با ۱۷ تناقض جهان سرمایه‌داری. اما از قول هاوی می‌نویسد: توده‌های جهان باید «نخست تصمیم بگیرند که بیدار شوند. تکلا تفکر بر سر نهند و از بازی غیرمسئولانه زیبای خفته وجود دارند که برای تداوم سرمایه‌داری کشنده باشد؛ درست به این شکلی که اکنون وجود دارد؟

کتاب ۱۷ فصل دارد که هر فصل یک تناقض را توضیح می‌دهد و به سه بخش کلی تناقضات اساسی سرمایه تقسیم می‌شود. هفت تناقض اول را تناقضات «بنیادین» می‌نامد چون سرمایه‌داری بدون آنها قطعا نمی‌تواند عمل کند: تناقض بین ارزش مصرفی و مبادله‌ای، بین ارزش اجتماعی کار و بازنمایی آن با پول، بین مالکیت خصوصی و دولت سرمایه‌داری، بین تصرف خصوصی و خیر همگانی، بین سرمایه و کار، بین سرمایه به‌عنوان یک فرایند و یک شیء، و آنچه وحدت متناقض تولید و تحقق می‌نامد. این هفت تناقض به‌شکلی درهم‌تنیده‌اند که حتی تعدیل آنها - چه رسد به الغای آنها - بدون تغییر جدی در تناقض‌های دیگر با الغای آنها غیرممکن است. این تناقض‌ها به شیوه‌های مختلفی به هم گره خورده‌اند تا شالوده‌ای محکم برای اثباتت سرمایه بسازند: تناقض اول به وجود پول متکی است که رابطه‌ای متناقض با ارزش به‌عنوان کار اجتماعی دارد؛ یعنی تناقض دوم. ارزش مبادله‌ای که بر اساس پول سنجیده می‌شود رابطه‌ای حقوقی میان کسانی را که درکپر مبادله‌اند پیش‌فرض دارد و از اینجاست که حقوق مالکیت خصوصی و جارچوبی برای حفظ آن حقوق به وجود می‌آید. این امر تناقضی میان مالکیت خصوصی فردی و همگانی‌بودن دولت سرمایه‌داری ایجاد می‌کند؛ یعنی تناقض سوم. اما از یک‌سو، این دولت حق انحصار خشونت و صدور پول به‌عنوان عمده‌ترین وسیله مبادله را در قلمرو خود دارد و از سوی دیگر رابطه عمیقی بین جوادنگی پول و جوادنگی حق مالکیت به وجود آمده؛ از اینجا افراد خصوصی می‌توانند به طور قانونی و آزادانه تصرات کار اجتماعی و ثروت همگانی را از راه مبادله به تصرف خود درآورند: تناقض چهارم. پس مبنایی پولی برای شکل‌گیری قدرت طبقه سرمایه‌دار به وجود می‌آید. اما سرمایه فقط با کالایی‌کردن نیروی کار می‌تواند خود را به طور نظام‌مند بازتولید کند. چیزی که نشان می‌دهد چگونه می‌توان از دل نظام مبادله برای سرمایه‌داری بیرون آمد؛ به نابرابری می‌رسد. برای این کار باید کار اجتماعی به کار بیگانه تبدیل شود؛ کاری که بی‌امان وقف تولید و بازتولید سرمایه‌داری می‌شود؛ یعنی تناقض پنجم: تناقض میان کار و سرمایه. اینک هاوری به پیروی از مارکس اعمد می‌کند «سرمایه احتمالا می‌تواند تا مدت نامحدودی به عملکرد خود ادامه دهد اما به‌گونه‌ای که موجب ازبین‌بردن دسیلد زمین و ایجاد فقر همگانی و افزایش دسیلد نابرابری در وضعیت اقتصاد تولید و غیرانسانی‌ترکردن روابط حاکم بر جامعه انسانی هست. جامعه‌ای که در پتانسیل انسان‌ها برای شکوفایی فردی به‌شکلی سرکوب‌گرانه انکار می‌شود». (ص ۲۹۴) اما این بایدنبرنیی برای متفکری چون هاروی نه‌تنها نامطلوب بلکه غیرقابل‌قبول است. «به‌دنبای آینده‌ای ساخته‌نداده است لابحث‌برانگیز» عنوان فصل آخر این کتاب است: نویدی از انسان‌گرایی انقلابی... در این بخش مثل اغلب کارهای هاروی، اشاره جز «فضای امید»(۲۰۰۰)، خبری از یک برنامه یا طرح کار نیست: «تنها امید موجود این است که توده‌های انسانی بیش از آنکه فساد و کندیدگی، بیش از حد بیشرفت قند و آسیب‌های انسانی و زیست‌محیطی تسریع‌بدیز شود خطر را دریابند». (ص ۳۸۹) اما در چهار فصل قبلی باید کتاب «بینش‌های برای عمل سیاسی». هاروی درحالی‌که به نظر می‌رسد ماتریس کار بعدی خود را می‌چیند از عمل سیاسی ضدسرمایه‌داری می‌گوید و ۱۷ پیشنهاد در تناظر با ۱۷ تناقض جهان سرمایه‌داری. اما از قول هاوی می‌نویسد: توده‌های جهان باید «نخست تصمیم بگیرند که بیدار شوند. تکلا تفکر بر سر نهند و از بازی غیرمسئولانه زیبای خفته

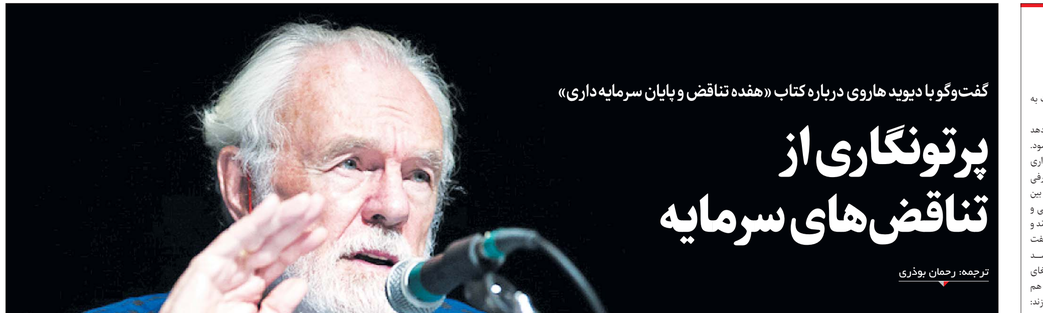

گفت‌وگو با دیوید هاروی درباره کتاب «هفده تناقض و پایان سرمایه‌داری»

پرتونگاری از تناقض‌های سرمایه

ترجمه: رحمان بوذری

«هفده تناقض و پایان سرمایه‌داری» آخرین کتاب دیوید هاروی، استاد برجسته انسان‌شناسی و جغرافیا در مرکز فارغ‌التحصیلان دانشگاه نیویورک، است. البته ماه‌گذشته کتاب جدیدی از او منتشر شده که هنوز در محافل آکادمیک و روشنفکری خوانده نشده است: «هفده تناقض؛ با این‌حال می‌توان در اهمیت «معمای سرمایه و بحران‌های سرمایه‌داری» خواند. دو کتابی که، برخلاف دیگر آثار هاروی، اینک ترجمه‌اش موثق از آنها در دست است. اولی به قلم مجید امینی و خسرو گلانترنی و دومی به قلم خود مجید امینی. هاروی در «معمای سرمایه» تبیینی از بحران ۲۰۰۸ بر مبنای نظریه گردش سرمایه ارائه و حرکت سرمایه را به جریان گردش خون در بدن تشبیه می‌کند؛ «سرمایه، خونی است که در کالبد تمامی مواجعی که سرمایه‌داری می‌خوانیم جریان دارد». در «هفده تناقض» همین جریان خون جوامع سرمایه‌داری بررسی می‌شود منتها از منظر تناقض‌هایی که ذاتی سرمایه‌اند. کتاب با بصیرتی مارکسی شروع می‌شود: «بحران‌های ادواری یا کالبودی‌گاه مختص اقتصادهای سرمایه‌سالارند». او بیش از ۴۰ سال است کلاس‌هایی را درباره «سرمایه» مارکس برگزار می‌کند و نوبسنده دو جلد راهنمای «خواندن سرمایه» است. با ترجمه «معمای سرمایه» و «هفده تناقض» می‌توان امیدوار بود باب بحث درباره هاروی به آنگای یاتاتان دوباره باز شود. هاروی را باید با بحث درباره هاروی به آنگای یاتاتان دوباره از این جایگاه بررسی کرد. مصاحبه مندگورا با تناقض‌ها در چهارراه پرسابت با اجرای اداره دانت است.

دا بدانای کتاب شما نیز مثل خیلی‌های دیگر اشاره می‌کنید به یک نقشه غبرداری درباره آخرین بحران سرمایه‌داری، درست در پیش‌درآمد جهان؛ «تا به امروز، دیگر باید تشخیص‌های متعارضی برای بروز مشکلات موجود و پیشنهادهای فراوانی برای بهبود اوضاع مطرح شده باشد. ولی آنچه نخست‌وارست کمبود تفکر یا سیاست‌های جدید است، به نظرتان چرا چنین است؟

یک فرضیه این است که تمرکز بالای قدرت طبقاتی هم‌کانون جنبش است که اصلا لزومی ندارد طبقه سرمایه‌دار دنبال شیوه‌های جدیدی از تفکر بگردد. گرچه اوضاع خیلی بحران سرمایه‌داری را نمود می‌کند، سرمایه‌داران برای انجام‌کاری ثروت و قدرت بیشتر نیست. بنابراین منفعت بسیاری در این است که اوضاع به همین منوال بماند. شکنک آنده در دهه ۱۹۳۰ نیز قطعا مقطعه بسیاری در این بود که اوضاع همان‌طور که هست بماند ولی روزولت، تفکر کینزی و نظایر آن همه‌چیز را عوض کرد. مسئله تقاضای کل که کانون تفکرات دهه ۱۹۳۰ بود، در اصطلاحات مارکسی همان مسئله تحقق‌یافتن سود در بازار است. مردم به این مسئله واکنش نشان دادند و بعد به مسئله تولید برخوردند که ساخت پول‌گرایی و اقتصادهای عرضه‌محور بود. همین الان دیدیم اینکه دیدیم که طرح‌های عرضه که می‌خواهند اختلاف‌های ادامه باید دیگران - جنوب کریه و اکثر اقتصادهای درحال‌توسعه - که خط شیبی را در پیش گرفته‌اند. اولی‌بی در طرح می‌رسد که تنها دو پاسخ وجود دارد - هیچ «راه سومی» در کار نیست. بنابراین، امکان‌ها در کنترد سرمایه‌داری محدودند. تنها راهی که می‌توان پاسخ دیگری یافت بیورقرن‌قرار در سرمایه‌داری است. صدالبته هیچ‌کس نمی‌خواهد این کار را بکند. بنابراین...

با این‌حال، شما در کتاب تصدیق می‌کنید عناصری در طبقه سرمایه‌دار، طبقه روشنفکران، هستند که اذعان دارند آنچه شما «تناقض‌های سرمایه‌داری می‌نامید تهدیدی جدی برای نظام است. مثلا بازار آن بحث از مشکل نابرابری است.

من برای جنبش شما به‌خاطر ارائه‌اداختن این بحث اعتبار قائلم. این واقعیت که ما الان شهرداری در نیویورک داریم کاملا مدیون افکار و اثرهای قبلی که می‌گوید هر کاری از دستش بر بیاید برای رفع نابرابری است می‌دهد. این تغییر شکل حرکت‌دن جریان است که از دل جنبش اشغال بیرون آمده. حالت است که وقتی به یک «درصدی»هاشان اشاره می‌کنید همه می‌دانند از چه حرف می‌زنید. موضوع یک‌درصدی‌ها الان در دستور کار است و تحقیق‌های همچون «سرمایه در قرن بیست‌یکم»، توماس پیکتی به آن جلو بخشیده. جوزف استیگلیتز هم درباره نابرابری کتابی دارد و جنبش و چند اقتصاددان جوان هم به این قضیه پرداخته‌اند. اما حتی صندوق بین‌المللی پول می‌گوید وقتی نابرابری به سطوح مشخصی می‌رسد خطرناک است.

حتی اوباما هم همین را می‌گوید.

اگر جنبش اشغال بیش‌تر این قضیه را جا نینداخته بود اوباما این را نمی‌گفت. وقتی به کسی گفتی می‌کند و در واقعیت نابرابری فاراغی است به چه شیوای تغییر کند؟ وقتی به سیاست‌گذاری وقایع می‌گیرید، می‌بینید اینها نابرابری را بیشتر و عمیق‌تر می‌کنند. در جریان اش مثل به رسمیت شناخته می‌شود ولی در عمل سیاست‌ها، یعنی برحسب خطمشی‌های فعال و بازتوزیع فعال.

به جنبش اشغال اشاره کردید. در خود کتاب نسبت به آنچه «باقیمانده جب رادیکال» می‌خوانید برخورد انتقادی دارید؛ جیی که از نظرشما، عمدتا اختیارگرا و دایسه‌گرا است.

من یک قاعده کلی خام و حاشرماآنده دارم: هر جریانی که خود تولید غالب و مفصل‌بندی سیاسی متناسب با آن شکل مخالفت با خود را تعیین و ایجاد می‌کند. همان‌طور که کارخانه‌های عظیم و شرکت‌های بزرگ - جنرال‌موتورز، فورد و امثال آن - مخالفتی ایجاد کردند که ریشه در جنبش کارگری و احزاب سیاسی دموکراتیک داشت. اگرهم‌باشیمن همه آنها و چیزی هم که الان داریم این شکل از مخالفت براکنده و ایجاد کرد که فقط می‌تواند زبان خاصی به کار گیرد تا ادعاهای خود را بیان کند. چپ نفهمیده که بخش زیادی از آنچه می‌گوید مخالفت عمیق با اخلاق تولیدرایی نیست بلکه با این اخلاق خود درمی‌آید. بخشی از ضدیت چپ با دولت‌گرایی گرچه می‌خورد به ضدیت سرمایه شرکتی با دولت‌گرایی. خیلی نگرانم که فکرهای زیادی در جریان چپ به چشم نمی‌خورد. فکرهایی از این قبیل که: «بیاید برگردیم عقب و به اوضاع در مقام یک کل بنگریم». امیدوارم کتابم بتواند به چنین بحثی کمک کند.

کتاب جای جدایی پایان می‌یابد - با چیزی شبیه یک برنامه، هفده «پیشنهاد برای عمل سیاسی». گرچه امکان عملی این برنامه تلویحا در چیزی که همین الان گفتید، هست. ولی آنچه ناگفته می‌ماند این سؤال است: ابزار مناسب برای تحقق چنین برنامه‌ای چه می‌تواند باشد؟ معلوم نیست این ابزارا را کجا می‌توان یافت.

باید بپذیریم شیوه نوینی از سیاست در حال بروز است. همان‌گونه این سیاست عمدتا خودجوش، نایابدار و ادغدارگانه است و اگراه دارد خود را در قالب نهادی ببرد. اینکه چه شکل دیگری باید به خود جواهد گرفت به کمانم قابل بحث است. من هم بابستی به آن نداریم. گرچه واضح است که این سیاست باید شکل نهادی به خود بدهد. ولی اصلی سیاسی جدیری و ظهور کرده‌اند. منظا سیوزا در بوئنس آیرس مصاحبه در آوریل ۲۰۱۴، بیش از قدرت‌گرفتن سیریزا و سازش نهایی آن صورت گرفته، نگرانی من این است که جریان رادیکال از فرایندی که در کنار حالت بیگانگی‌های در مقابل آن به وجود آمده بهره‌برداری کند. بنابراین جریان چپ باید فوروفوقی به این مسئله بپردازد که چطور خودمان را در مقام یک نیروی سیاسی نهادینه کنیم تا هم در برابر چرخش به راست بایستیم و هم بخش زیادی از نارضایتی‌هایی را که در جریان است به سوی خود جلب و به سمت‌وسوی مترقی و به نوظهوشیتی جهت دهیم.

شما کتاب خود را تلاشی نوصیف می‌کنید برای روشن‌کردن تناقض‌های «سرمایه» به «سرمایه‌داری». ممکن است این تمایز را توضیح دهید.

این تمایز ناشی از خوانش من از مارکس است. اغلب کمان کرده‌اند مارکس درکی تمامیت‌گرا از سرمایه«داری» دارد. ولی درواقع اصلا چنین نیست. او دست از اقتصاد سیاسی برنداشت و استدلالش خود را معتدل کرد به شیوای که به‌موجب آن موتور اقتصادی یک اقتصاد سرمایه‌سالار کار می‌کند. اگر موتور اقتصادی را از یک نظام مجزا کنید خواهید دید آن اقتصاد چه مشکلاتی می‌تواند داشته باشد. این بدان معنا نیست که دیگر تجمع سرمایه‌سالار خبری از انواع‌واقسام مشکلات دیگر نیست - مسائلی همچون تولاریستی، تبعیض جنسی و مشکلات جغرافیایی. سیاسی هست. ولی دغدغه من یک پرسش محدودتر بود: موتور انباشت سرمایه چگونه کار می‌کند؟ بعد از انتشار ۲۰۰۸-۲ تقریبا روشن شد که یک جای‌کاری این موتور می‌لنگد. پس کلاشدکافی خرابی نظام کامی است به سوی یک اقتصاد سیاست‌گردنده، موتور اقتصادی که انباشتی بیچیده و تودرتو است. مارکس شیوه‌ای به دست داد برای درک این موتور اقتصادی از طریق نظراتی همچون تناقض و شکل‌گیری بحران.

سؤال دیگری درباره تعریف یک واژه: سرمایه چیست؟

فرایندی پویای است که در آن پول استفاده می‌شود تا پول بیشتری حاصل شود. ولی باید مراقب باشید فقط از پول حرف نزنید. چون از نظر مارکس رابطه‌ای پیچیده و تودرتو میان ارزش و پول هست. در کتاب هم به این نکته اشاره کردم. سرمایه جوهرهای ارزش است تا ارزش بیشتر ایجاد و مصادره شود - سرمایه همین فرایند است. البته این فرایند شکل‌های متفاوتی به خود می‌گیرد: شکل پولی، کالاها و محصولات، فرایندهای تولیدی و زمین. بنابراین تجلی‌های فیزیکی و مادی‌اند، دارد، ولی ارایس به یک شی، بلکه یک فرایند است.

بگذارید به مفهوم «تناقض» بپردازیم که مقوله مرکزی تحلیل شما در کتاب است. شما نمایزی قائل می‌شوید بین شوک‌های بیرونی به یک اقتصاد سرمایه‌سالار و دستخوش آنها می‌شود (مثلا جنگ‌ها) و تناقض‌ها در برداشتی که شما دارید. پس، به‌موجب تعریف، تناقض‌ها در درونی نظام سرمایه‌داری هستند؟

بله. اگر می‌خواهید در وجوه تولید تجدیدنظر کنید باید به مسائلی که تناقض‌های درونی پیش می‌کشند پاسخ دهید.

شما سه دسته تناقض را تشخیص می‌دهید و آنها را «بنیادین»، «متحرک» و «خطرناک» می‌نامید. چه باعث شد این سه دسته تناقض را تشخیص دهید و آنها را در چه شرایطی برشمردید؟

هفده تناقض و پایان سرمایه‌داری
دیوید هاروی
خسرو گلانترنی، مجید امینی
ناشر: کلاغ
قیمت: ۲۵۰۰۰۰ تومان

هفده تناقض و پایان سرمایه‌داری
دیوید هاروی
مجید امینی
ناشر: کلاغ
قیمت: ۲۳۰۰۰۰ تومان

کل‌نگری در تغییر اجتماعی

ترجمه: محسن ملکی

دیوید هاروی در کتاب «هفده تناقض و پایان سرمایه‌داری»، نشان می‌دهد که به‌جای یک‌تن از تیزبین‌ترین تحلیلگران و منتقدان نظام سرمایه‌داری جهانی و بی‌عدالتی‌های مربوط به آن است. هاروی با این کتاب، از تاثیرات سرمایه بر سرمایه‌داری و زندگی‌های روزمره‌مان پرده برمی‌دارد. روشن بگویم: نشان می‌دهد سرمایه موتور اقتصادی سرمایه‌داری است. و خاطرنشان می‌کند «منظور من از سرمایه‌داری هر شکل‌بندی اجتماعی است که در آن فرایند گردش و انباشت سرمایه در فراهم‌آوردن و شکل‌دادن به مبانی مادی، اجتماعی و فکری زندگی اجتماعی جریان‌گرا و غالب است». نکته جالب کتاب این است که هاروی نه‌تنها نشان می‌دهد در نظام اقتصاد سیاسی حاضر چه در حال وقوع است، بلکه فرضیه‌هایی را خلق می‌کند و از فرضیه‌هایی یاد می‌کند که به پیشبرد دانشی استراتژیک کمک می‌کند؛ دانشی که به توسعه و شکل‌گیری تغییر اجتماعی شکل می‌دهد. از منظر یک دانشجو، این کتاب به من کمک کرد تا ابده سرمایه و تاثیراتش را با وضوح هرچه بیشتر درک کنم و ملاحظاتی ملموس فراهم کرده تا راحتتر راه خود را پیدا کنم.

در این کتاب، هاروی موفق می‌شود شکافی را پر کند که خود آن را «کمبود اندیشه و سیاست‌های جدید» در زمینه بحران‌های پیاپی سرمایه‌داری می‌نامد- آخرین بحران همان سقوط مالی ۲۰۰۸ است. او نشان می‌دهد چرا ظاهرا سرمایه در این اواخر به پتت افتاده و آه و فغانش به آسمان رفته؛ ضمنا به دو پرسش دیگر نیز پاسخ می‌دهد: چرا باید این موتور اقتصادی را کنار گذاشت و چه چیزی را باید به جای آن نشاند. هاروی بادقت شرح می‌دهد که تغییرات ریشه‌ای در گرد اوراده اسان است، انسان‌هایی که باید آگاه باشند و به ماهیت خطرات موجود سرمایه و به انتخاب‌های عملی‌ای که در مقام یک جامعه یا آنها مواجه می‌شویم، وقوف کامل داشته باشند. او در مورد رویدادهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کنشته و امروز در جای‌جای جهان و دلایل وقوع آنها بینش‌هایی را به دست می‌دهد و به شکلی مؤثر نظریه مارکسیستی را عمق می‌بخشد و آن را به بافت و زمینه حاضر پیوند می‌زند. برخی از تناقض‌ها به تمام‌وکمال شرح داده شده‌اند، ولی بیچیده‌اند و فهمشان مستلزم مشارکت فعال است تا خوانده بتواند همه نکات مهم این کتاب را خوب بفهمد. اگر خواننده فقط این یا آن بخش از کتاب یا تناقض خاص را مطالعه کند بدون آنکه به دریکی کافی و وافی از سرمایه یا نظریه مارکسیستی برسد، چیزا اشتباه شده است. این کتاب منبع و مرجع خوبی است که باید همواره به سراغش رفت و مفاهیم کلیدی‌اش را مورد بررسی و مداقه دوباره قرار داد.

کتاب از سه بخش تشکیل شده که به‌تدریج تصویری کامل می‌سازند و داستانی جامع درباره تناقضات سرمایه و واکنش‌های ضدسرمایه‌دارانه بالقوه ارائه می‌کند. بخش اول، تناقضات بنیادینی را نشان می‌دهد که برای عملکرد درست سرمایه اهمیتی ضروری دارند: این تناقضات جیزی نیستند که بتوان به‌سادگی آنها را حذف کرد. در چنین شرایطی جیزی که رخ خواهد داد که در بخش‌های بعدی کتاب می‌آید، تغییراتی در تناقضات جیزی را به بار می‌آورد. هاروی براساس دلایلی نقشی و تجربی، با وضوح بیان می‌کند که چطور «بار بطن ماهیت اصلی سرمایه اقتصادی وجود دارد مبنی بر سلب مالکیت». او با دقت تمام شماری از مفاهیم نظریه مارکسیستی -ارزش مبادله و ارزش مصرف، پول، مالکیت خصوصی، ارزش افزوده - را مطرح می‌کند تا «وحدت متناقض تولید و تحقق» را روشن کند؛ وحدتی که آوردفت با تناقض‌های بنیادین مربوط می‌کند. هاروی در این بخش استدلال می‌کند که دیتورگرهای «دیکال، خواه انقلابی خواه اصلاح‌طلب، باید با نظر به این نکته صورت‌بندی شوند که اهمیت تنوع سلطه دولتی سرمایه‌داران بر امور مالی و پول باید متحل شود. این کار تمدن را از چنگال بی‌رحمانه مالکیت خصوصی و قدرت‌های استبدادی و پلیسی دولت نجات خواهد داد: این قدرت‌ها به در خدمت رفاه مردم که در جهت منافع سرمایه کار می‌کنند.

بخش‌های بنیادینی پیچیده‌اند و مستلزم مشارکت فعال و عمیق تا خوانده بتواند به درکی کامل از سرمایه برسد. هاروی برای آنکه فهم این مسائل را برای خواننده آسان‌تر کند، این مفاهیم پیچیده را با مثال‌های انضمامی و معاصر شرح می‌دهد. مثال‌هایی که نمونه بسیاری‌چون جنبش اشغال یا جنبش خسکیشان در امریکا دیده، ولی ناپایدار است؛ هنوز به جیزی جوهری پیوند نیافته‌اند. هاروی با دقت مذکور و بدیل‌های سیاسی برقرار کند؛ یکی از این بدیل‌ها این است که باید از تمرکز روی ارزش‌های مبادله به وضعیتی گذر کنیم که توجه و تمرکز روی ارزش‌های مصرف معطوف است.

بخش دوم، تناقض‌های ضدسرمایه را توصیف می‌کند. برخلاف تناقض‌های بنیادین که «ویژگی دائم و ثابت سرمایه در هر مکان و زمان‌ا